

«أل» و اختلاف‌های پیرامون آن در زبان عربی

شهریار همتی^۱

چکیده

«أل» یا «الف و لام» و یا «لام» به تنهایی، «اسم» و یا «حرفی» است که در جمله‌های عربی، کاربردی فراوان دارد. و شاید از حقیقت فاصله نگرفته باشیم اگر بگوییم این واژه، پرکاربردترین «کلمه» در زبان عربی است و انواع آن بالغ بر چهارده نوع می‌شود. شناخت انواع این کلمه پر کاربرد و مواضع به کار بردن آن، یکی از مشکل‌های همیشگی کسانی است که به آموزش این زبان، روی آورده‌اند، و حتی در برخی موارد، کار را نه بر دانشجویان مبتدی بلکه بر متخصصان و آگاهان این زبان نیز، مشکل می‌کند.

مقاله حاضر پس از مراجعه به منابع متعدد و دست اول صرف و نحو و بلاغت، تدوین یافته است. نگارنده پس از بررسی اقوال، استوارترین سخن را در این مورد استخراج کرده است، و دشواری‌های کاربرد این کلمه پر کاربرد، و سر وجود کلمه‌های دو وجهی یعنی کلمه‌هایی که گاه با أل و گاه بدون آن به کار می‌روند و همچنین، تفاوت معنایی مترتب بر وجود یا نبود این کلمه به همراه اسم‌های دیگر را، به قدر بضاعت علمی خود، بیان کرده است.

کلید واژگان: أل، الف و لام، حرف تعریف، أل تعریف، أل موصول

۱. استادیار دانشگاه رازی، کرمانشاه

مقدمه

در حکایتی طنز آلود، چنین آمده است: کان لبعض الأدباء ابنُ أحمق، وكان مع ذلك كثير الكلام. فقال له ابوه ذات يوم: يا بني لو اختصرت كلامك، اذ كنت لست تأتي بالصواب. قال نعم. فأتاه يوماً فقال: من أين اقبلت يا بُني؟ قال: من سوق. قال لا تختصرها هنا، زد الألف واللام. قال: من سوق أُل. قال: قدّم الألفَ واللامَ. قال: من الف لام سوق. قال: وما عليك لو قلت السوق، فوالله ما ازددت في اختصارك إلا تطويلاً.

أُل یا الف و لام و یا لام از جمله حروف و کلمات پر کاربرد و پراز اختلاف کلمات زبان عربی است. اگر بگوییم این حرف، پرکاربردترین، حرف در زبان عربی است، سخنی به دور از واقع نگفته‌ایم. کمترین سطری در نوشته‌ای از زبان عربی وجود دارد که چند بار، این کلمه در آن تکرار نشده باشد. با این وصف، این حرف، یکی از حروفی است که بیشترین اختلاف در مورد آن، وجود دارد.

در مورد این که آیا این کلمه، اسم است یا حرف؟ در صورتی که حرف است، آیا لام حرف تعریف و همزه، همزه وصل است؟ و یا همزه قطع است؟ و یا اینکه أُل با همدیگر حرف تعریف است؟ و یا آن‌گونه که برخی گفته‌اند «أ» حرف تعریف است. اگر «أُل» حرف تعریف است، آیا به آن أُل بگوییم یا الف و لام؟ همه این‌ها اختلافاتی است که در مورد أُل، این کلمه پر کاربرد و اغلب اوقات در درس‌ساز، وجود دارد و در هر مورد نیز بزرگانی از نحویان هستند که برای صحیح بودن نظر خود استدلال‌هایی را ذکر می‌کنند. نگارنده در این مقاله سعی خواهد کرد به این پرسش‌ها و نکات دیگری که در باره این حرف و انواع مختلف آن وجود دارد، پاسخ بگوید.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ أَلَف و لَام دانشمندان علم اصول و اندیشمندان علم نحو و بلاغت در کتاب‌های خود و به مناسبت‌های مختلف به تفصیل سخن گفته‌اند. اما جایگاه مباحث آنان بسیار متفاوت و بسیار پراکنده است. به عنوان مثال، بخشی از مباحث در کتاب‌های نحوی، مانند کتاب سیبویه، شرح الکافیة الشافیة و شرح التسهیل و شرح‌های متعدد الفیه ابن مالک، و در مبحث نشانه‌های اسم مطرح شده است، آنجا که نشانه‌های اسم را برشمرده‌اند، گفته‌اند یکی از نشانه‌های اسم آن است که الف و لام بگیرد، و به مناسبت راجع به اقسام الف و لام سخن گفته‌اند. بخش دیگری از مباحث را در مباحث مبنیات، آنجا که از موصولات سخن گفته‌اند آورده‌اند و گفته‌اند یکی از موصولات عام «أل» است، و بحث مربوط به الف و لام موصول و بحث مربوط به صله آن را در آنجا ذکر کرده‌اند. بعضی از مباحث مربوط را نیز درجائی که از جمله صله سخن می‌گویند آورده‌اند و گفته‌اند صله موصول باید جمله باشد، اما ممکن است در مواردی نیز ظرف صله موصول قرار بگیرد. کوتاه سخن این که مباحث مربوط به أَل در جای جای مختلف کتاب‌های اصلی و اولیه نحو و کتابهای بلاغت و اصول، مطرح شده است، اما این که تمامی مباحث، مربوط به این کلمه پر رمز و راز، در یک جا جمع شده باشد و یا کتاب مستقلی در این مورد نگارش یافته باشد، امری است که نگارنده از آن آگاه نیست.

مدخل

همان‌گونه که گفته شد، از جمله مباحثی که علاوه بر اصولیان، دانشمندان نحوی و اندیشمندان علم بلاغت به آن پرداخته‌اند، مبحث أَل است. گرچه مباحث طرح شده توسط این دانشمندان در مواردی، مشترک است؛ اما زاویه دید هر یک با

دیگری متفاوت است. نحویان به این کلمه از آن جهت نگاه می‌کنند که اسم است یا حرف، آنجا که اسم است، نحوه اعراب آن چگونه است و صله آن کدام است؟ اما بلاغیان به مباحثی که به لفظ ال مربوط می‌شود، کاری ندارند، بلکه ال را در ضمن مسند و مسندالیه، مورد بررسی و دقت قرار می‌دهند که چه وقت مسند یا مسندالیه با ال می‌آید و مباحثی از این قبیل.

حروف از حیث داخل شدن به کلمه به سه قسم، تقسیم می‌شوند:

۱- حروفی که فقط بر سر فعل می‌آیند، مانند لم و لن؛

۲- حروفی که فقط بر سر اسم می‌آیند، مانند حروف جر؛

۳- حروفی که هم بر سر فعل و هم بر سر اسم می‌آیند، مانند همزه استفهام.

قسم اول و دوم از این سه قسم، عامل هستند و قسم سوّم، غیرعامل.

به عبارت دیگر، از میان حروف، آنکه خاص داخل شدن به یک قسم - اسم یا فعل - است، عامل است، اما قسم مشترک که هم به فعل و هم به اسم داخل می‌شود، عمل ندارد. در این میان، برخی حروف نیز وجود دارند که گرچه خاص هستند، اما عمل ندارند مانند قد، سین و سوف که خاص فعل‌اند و فاقد عمل. «ال» نیز چنین وضعیتی دارد، یعنی گرچه خاص اسم است و علی‌القاعده باید عمل می‌کرد، اما غیرعامل است.

اختلاف در حرف تعریف

در این که آیا «ال» حرف تعریف است و یا لام به تنهایی حرف تعریف است و همزه آن زائد و برای وصل است، بین نحویان بزرگ، اختلاف نظر وجود دارد.

رأى خليل^۱ (۷۱۸-۷۸۶هـ)

خليل آنچنان كه ابن مالك^۲ (۶۰۰- ۶۷۲ هـ) و ابن هشام^۳ (۷۰۸- ۷۶۱هـ) از وی نقل می کنند، عقیده دارد كه «أل» حرفی ثنائی است، مانند «هل» و «قد» و «أو». عبارت ابن مالك چنین است:

«باب المعرف بالأداة، وهي «أل» لا اللام وحدها، وفقاً للخليل و سيبويه، وليست الهمزة زائدة، خلافاً لسيبويه». (ابن مالك، ۱۴۱۰ق، ۲۵۳/۱).

ابن هشام در این باره می گوید:

«ومذهب الخليل أن حرف التعريف «أل» و الهمزة أصلية و هي همزة قطع وصلت لكثرة الاستعمال و كان يعبر عنها بأل كـ«هل» ولا يقول الألف و اللام» (ابن هشام، ۱۴۲۳ق، ۳۱۷/۱).

خليل عقیده دارد همزه «أل» نیز همزه قطع است، مفتوح بودن آن نیز مؤید همین مطلب است، اگر همزه أل همزه وصل بود مكسور می شد؛ زیرا اصل در

۱. الخليل بن أحمد الفراهيدي

الخليل بن أحمد الفراهيدي أحد أئمة اللغة والأدب و يرجع إليه الفضل في تأسيس علم العروض ووضع أول معجم عربي، وله ريادته في اللغة والنحو وعلم الموسيقى والرياضة، كان الفراهيدي زاهداً ورعاً واسع العلم، قال عنه سفيان بن عيينة " من أحب أن ينظر إلى رجل خلقت من الذهب والمسك فليتنظر إلى الخليل بن أحمد".

۲. ابن مالك (۶۰۰- ۶۷۲ هـ)

محمد بن عبد الله بن مالك الطائي. ولد سنة ۶۰۰هـ، وعاش بالأندلس مطلع شبابه وتلقى تعليمه على عدد من علماءها كأبي علي الشلوبين ثم ارتحل إلى المشرق فزحل حلب واستراد من العلم من ابن الحاجب وابن يعيش. وقد كان إماماً في النحو واللغة وعالمساً بأشعار العرب والقراءات ورواية الحديث، ومما يذكر عنه أنه كان يسهل عليه نظم الشعر مما جعله يخلف منظومات شعرية متعددة منها الألفية النحوية وكذلك الكافية الشافية في ثلاثة آلاف بيت وغيرها، وقد توفي في دمشق سنة ۶۷۲ هـ.

۳. ابن هشام الأنصاري (۷۰۸- ۷۶۱هـ)

عبد الله بن يوسف بن أحمد بن عبد الله ابن هشام الأنصاري، المعروف بابن هشام (جمال الدين، أبو محمد)، ولد بالقاهرة، في ذي القعدة من عام ثمان وسبعمائة من الهجرة. قرأ العربية وأتقنها ففاق الأقران بل الشيوخ، وأقام بمكة، وتوفي بمصر ودفن بمقبرة الصوفية. وكانت حنازته حافلة، ومن شعره:

ومن يصطبر للعلم يظفر بنيله ومن يخطب الحسنة يصير على العذل
ومن لم يذل النفس في طلب العلاء يسيراً يعيش دهرًا طويلاً أحياناً

همزه وصل آن است که مکسور باشد. به عقیده خلیل، آنچه موجب شده این همزه به همزه وصل تبدیل شود، تخفیفی است که به خاطر کثرت استعمال برای آن قایل شده اند.

نظر سیبویه^۱ (...-۱۸۳هـ)

شاگرد خلیل، سیبویه، نیز با استاد خود، هم عقیده است، با این تفاوت که همزه «أل» را همزه وصل و زائد میدانند، «وسیبویه یوافقه - یعنی الخلیل - علی أن حرف التعریف هو «أل» و لكن یخالفه فی إصالة الهمزة و یقول بزیادتها، فهي عنده زائدة معتدّ بها» (ابن هشام، همان).

البته زائد بودن همزه «أل» نه بدان معنی است که امکان استغناء از آن وجود داشته باشد، همانگونه که همزه «استمع» نیز زائد است، اما امکان جدا شدن آن از فعل و تبدیل شدن فعل به رباعی وجود ندارد.

علت آمدن همزه وصل

در این که چه نیازی به همزه وصل بوده که بر سر لام بیاید، سیبویه و پیروان او قائلند، آوردن همزه وصل باعث می‌شود تا نطق به لام ساکن، ممکن شود. برای این منظور، خود لام را حرکت نداده‌اند، زیرا فتحه دادن یا کسره دادن به آن موجب می‌شد که با لام ابتداء و لام جر اشتباه شود. ضمه دادن به آن نیز هیئت آن را زشت و تلفظ آن را مشکل می‌ساخت، علاوه بر این که چنین حرفی - لُ-

۱. سیبویه (...-۱۸۳هـ)

سیبویه هو أبو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر، لُقّب بـسیبویه، وذلك لجماله وحمرة بوجنتیه. وسیبویه فی اللغة الفارسیة تعنی راتحة النفاح. هو إمام المتقدمین والمتأخرین فی النحو. أخذ سیبویه النحو عن الخلیل بن أحمد وعن عیسی بن عمر ویونس بن حییب وغیرهم. وأخذ اللغة عن الأخصش الأكبر وغیره. قال ابن النطاح: «كنت عند الخلیل بن أحمد فأقبل سیبویه، فقال الخلیل: مرحباً بزائر لا یجلّ. قال أبو عمر المخزومی - وكان کثیر الخالصة للخلیل - ما سمعتُ الخلیل یقولها لأحد إلا لسیبویه.

در زبان عربی نظیر ندارد. بنابراین از تحریک لام صرف نظر کرده و برای ممکن بودن تلفظ آن، همزه وصل را به اول آن آورده‌اند.

نظر متأخرین

در مقابل خلیل و سیبویه، عده‌ای از نحویان، که ابن‌مالک از ایشان تعبیر به «متأخرین» می‌کند، فقط «لام» را حرف تعریف می‌دانند. (ابن‌مالک، ۱۴۱۰ ق، ۲۵۳/۱) این عده همزه را جزء کلمه نمی‌دانند و آن را مانند همزه «ابن» و «اسم» می‌دانند که به جهت امکان نطق به لام، به اول آن افزوده شده است. دلیل این عده آن است که اثر جار از ال گذشته و اسم پس از آن را مجرور می‌کند، مانند: مررت بالرجلِ نفوذ جار به مابعد «أل»، دلالت می‌کند که حرف تعریف، بین جار و مجرور مانع ایجاد نکرده است، و این بدان معنی است که حرف تعریف یک حرف است - لام فقط - اگر «أل» حرف تعریف بود، جایز نبود که فاصل بین جار و مجرور قرار گیرد، بدون این که مانع عمل جار شده باشد، همان‌گونه که در مورد مثلاً «قد» و «هل» نیز این چنین است. (مراجعه کنید به البغدادی، ۱۹۹۸ م، ۱۸۶/۷)

ابن‌مالک از قول این عده چنین نقل می‌کند:

«أداة التعريف هي اللام وحدها و أنّ المعبر عنها بالألف و اللام تارك لما هو أولى و كذا المعبر عنها بأل» (ابن‌مالک، ۱۴۱۰ ق، ۲۵۳/۱).

وی در الفیه به اختلاف موجود، اشاره کرده می‌گوید:

«أل» حرف تعریف أو اللام فقط فَنَمَطٌ عَرَفَتْ قُلُّ فِيهِ النَّمَطُ

ابن‌مالک در این بیت، نظر خودش را بیان نمی‌کند، اما در شرح التسهیل، رأی خلیل را درست می‌داند و چنین می‌گوید: «علی أن الصحيح عندی قول الخلیل» (۲۵۴/۱) و در شرح الکافیة الشافیة قول خلیل را برگزیده و می‌گوید: «و قول الخلیل هو المختار عندی» (۳۱۹/۱).

ملخص آرا

ملخص آرا در مورد حرف تعریف به این ترتیب است:

- ۱- «أل» حرف تعریف است و همزه اصلی است؛ ۲- «أل» حرف تعریف است و همزه زائده است؛ ۳- «ل» به تنهایی حرف تعریف است.

ثمره نزاع

بنا به عقیده خلیل و پیروان او که «أل» را حرف تعریف می‌دانند، در نام بردن از این کلمه باید گفت «أل» و نمی‌توان گفت الف و لام، همان‌گونه که می‌گوییم «هل» و «قد» و نمی‌گوییم ها و لام و یا قاف و دال. بنا به عقیده سیبویه و پیروان او که آل را حرف تعریف، اما همزه آن را همزه وصل زائد می‌دانند، می‌توان گفت «أل» و می‌توان گفت «الف و لام»، اما بنا به نظر متأخرین که فقط لام را حرف تعریف می‌دانند در نام بردن از این حرف فقط می‌توان گفت «لام». سیبویه در کتابش از هر دو تعبیر - «أل» و «الف و لام» - استفاده کرده است، از جمله:

و جميع ما لا ينصرف إذا أدخلت عليه «الألف و اللام» أو اضيف الجرّ. (الكتاب ۲۲/۱)

و در جای دیگر می‌فرماید:

و اعلم أنه لا يجوز لك أن تنادي اسماً فيه «الألف و اللام». (۱۹۵/۲)

اما در جای دیگری چنین می‌گوید:

و «أل» تعرف الاسم في قولك «القوم» و «الرجل». (۲۲۶/۴)

نظر میرد^۱ (۲۱۰ - ۲۸۶ هـ)

در این میان میرد نیز نظر جالب و متفاوتی دارد. او عقیده دارد همزه حرف تعریف است، و لام را فقط به آن جهت با همزه آورده اند که با همزه استفهام اشتباه نشود، «وذكر الميرد في كتابه الشافي، أن حرف التعريف: الهمزة المفتوحة وحدها، وإنما ضم إليها اللام لئلا يشبهه التعريف بالاستفهام». (الرضي، ۳/۱۹۹۶/۲۴۱).

اقسام «أل»

۱: حرف تعریف

و آن الف و لامی است که موجب معرفه شدن اسم می شود. «أل» تعریف به دو قسم، تقسیم می شود و هر قسم نیز، سه نوع دارد:

۱-۱- آل جنسیه

و آن الف و لامی است که موجب معرفه شدن جنس می شود، و خود، شامل سه نوع است:

۱-۱-۱: الف و لام استغراق جنس

که مراد از اسم متصل به آن، تمامی افراد جنس است. نشانه این «أل» آن است که به جای آن، می توان لفظ «کل» را قرار داد، بدون اینکه پای مجاز و مبالغه در میان باشد و گرچه اسم مفرد است اما می توان پس از آن، افرادی را با استثنا خارج

۱. الميرد (۲۱۰ - ۲۸۶ هـ)

هو أبو العباس محمد بن يزيد، إمام العربية ببغداد في زمانه، أخذ عن الجريري والمازني وقرأ عليهما كتاب سيبويه، وكان عزيز العلم حسن المحاضرة فصيحاً بليغاً ثقة، صاحب نوادر، وقيل في سبب تلقيه بالميرد: إن المازني حين صنف كتابه "الألف واللام" سأل الميرد عن دقيقه وعويصه فأجابته بأحسن جواب فقال له: قم فأنت الميرد - أي المئيد للحق - فحرفه الكوفيون وفتحوا الراء. وله مؤلفات منها: الكامل في الأدب، والمقتضب في النحو، وشرح شواهد الكتاب. ومات سنة ۲۸۶ هـ في خلافة المعتضد ودفن بالكوفة.

ساخت، مانند الف و لام داخل بر انسان در آیه شریفه (وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)، یعنی کل انسان فی خسر، به دلیل آنکه پس از آن می‌فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، یعنی همه انسانها در زیان هستند، جز کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند. و مانند (أَوِ الْطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) النور: ۳۱.

نکته درخور توجه این است که مدخول این «أل»، آن‌گونه که ابن مالک نیز تصریح می‌کند، از جهت لفظ مفرد است و معرفه و از نظر معنی، جمع است و نکره، به همین خاطر در توصیف آن هم می‌توان لفظ آن و هم می‌توان معنی آن را رعایت نمود، مانند آیه شریفه الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا، امارعایت لفظ بیشتر صورت می‌گیرد (ابن مالک، ۱۴۰۲ق، ۱/ ۳۱۹).

۱-۲: الف و لام خصائص جنس و یا أل استغراق صفات افراد

که مراد از اسم متصل به آن، تمامی خصائص آن جنس است از باب مبالغه و مجاز، مانند: أنت الرجل، یعنی تو جامع صفات پسندیده همه مردان هستی. به این «أل»، الف و لام کمال نیز می‌گویند. نشانه این أل نیز آن است که می‌توان از باب مجاز و مبالغه به جای آن واژه «کل» را قرار داد، مانند: عليُّ هو الفتي شجاعه، یعنی علی از نظر شجاعت به منزله همه جوانمردان است، او به تنهایی آنقدر شجاعت دارد که جوانمردان ندارند مگر همه باهم. ابن هشام عقیده دارد الف و لام موجود در آیه شریفه (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) (البقرة: ۲)، نیز از همین نوع است، یعنی آن کتاب - قرآن کریم - کتاب کامل هدایت است، و جامع صفات و ویژگی‌های تمامی کتابهایی است که خداوند متعال برای هدایت انسان فرستاده است. (ابن هشام، ۱۴۲۳ق، ۱: ۳۱۸)

۱-۱-۳: الف و لام حقیقت جنس

که به آن، الف و لام ماهیت و طبیعت جنس نیز می‌گویند، و ماهیت را معرفه می‌کند، بدون اینکه به افراد و مصادیق آن، نظر داشته باشد. نشانه این «أل» آن است که نمی‌توان واژه «کل» را جانشین آن ساخت، نه حقیقه و نه از باب مبالغه و مجاز، مانند «الرجل أقوى من المرأة»، و مانند آیه شریفه (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) (الانبیاء: ۳۰) و مانند: أهلك الناس الدينار والدرهم، یعنی ماهیت و طبیعت مرد از زن قوی‌تر است، نه اینکه همه افراد جنس مرد، قوی‌تر از همه افراد جنس زن باشند، ای بسا زنانی که از هر جهت، قوی‌تر از خیلی از مردان باشند، و ای بسا درهم و دیناری که نه تنها موجب هلاکت نیست، بلکه با آن رضای الهی و در نهایت، بهشت جاودان، کسب شود.

نکته:

گاه نیز اسم جنسی که الف و لام بر آن داخل شده است، به فرد مبهمی از آن جنس و حقیقت در خارج، دلالت می‌کند، مانند: أدخل السوق واشتر اللحم، که مراد بازار و گوشت خاص و معینی نیست و مانند «الحمار» در آیه کریمه (كَمْثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) (الجمعة: ۵) و «الذئب» در آیه شریفه (وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّئْبُ) (یوسف: ۱۳). حضرت یعقوب (ع) در پاسخ برادران یوسف که از وی خواستند یوسف (ع) را با ایشان به گردش بفرستد، به آنان فرمود: (وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّئْبُ)، و مراد آن حضرت، گرگ خاصی نبود، بلکه منظور آن حضرت، فرد مبهم و غیرمعینی از جنس گرگ بود.

این اسم جنس، فقط در ظاهر معرفه است، اما در معنی و در واقع، نکره است، چون به فرد و مصداق خاصی دلالت نمی‌کند، به همین خاطر می‌توان جمله پس از آن را با توجه به لفظ آن که معرفه است جمله حالیه به حساب آورد، و با

توجه به معنای آن که نکره است، می‌توان جمله پس از آن را جمله وصفیه گرفت. (برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به: تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ص ۵۵).

۲-۱ - أل عهدیه

أل عهدیه، الف و لامی است که نه جنس، بلکه افرادی از آن را معرفه می‌سازد و خود بر سه نوع است:

۱-۲-۱- أل عهد ذکری

و آن الف و لامی است که اسم متصل به آن یک بار به صورت نکره و سپس به صورت معرفه - با أل - ذکر شده است، مانند آیه شریفه (كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) (المزمل: ۱۵ - ۱۶) و مانند: جاعني زيدٌ و رجلٌ فأعطيت زيدا دينارا و الرجلَ درهماً.

۱-۲-۲- أل عهد ذهنی یا علمی

و آن الف و لامی است که اسم متصل به آن در ذهن مخاطب، وجود دارد و ذهن وی با شنیدن آن، منصرف به همان فرد می‌شود، مانند: أين الكتابُ؟ ما أخبار الكلية؟ که مخاطب با شنیدن الكتاب والكلية می‌داند منظور کدام کتاب و کدام دانشکده است.

۱-۲-۳- أل عهد حضوری

و آن الف و لامی است که اسم متصل به آن حاضر است، مانند: اليوم نسافرُ، امروز به سفر می‌رویم. و مانند: إفتح الباب. أل متصل به اسمهای پس از اسم اشاره نیز از همین نوع است، مانند: أكرمتي هذا الرجلُ، وقرأت هذا الكتاب.

۲ - أل موصول

الف و لامی که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول - و بنا به قولی بر سر صفت مشبیه - در می‌آید، اسم موصول و معادل «الذی» است، لقیته الضارب، یعنی الذی ضَرَبَ و جاءنی المضروب، یعنی الذی ضُربَ.

اختلاف در موصول بودن أل داخل بر صفت مشبیه

در این که «أل» داخل بر صفت مشبیه نیز موصول است یا نه، بین نحویان، اختلاف وجود دارد (الأشمونی، ۱، ۱، ۷۹/۱۹۵۵)، اما قول راجح، غیر موصول بودن آن است.

دلیل موافقان

کسانی که أل را در آغاز صفت مشبیه، موصول می‌دانند، به وجود مشابهت بین صفت مشبیه و اسم فاعل استناد کرده‌اند. این عده می‌گویند، صفت مشبیه یعنی مشبیه با اسم فاعل، در این که به ذات و صفت آن دلالت می‌کند، و در این که مانند اسم فاعل، مثنی و جمع نیز بسته می‌شود، برخلاف افعال تفضیل که استعمال غالب و اصلی آن با «من»، و فقط به شکل مفرد و مذکر است، مانند نحن أفضل من مریم. به علاوه صفت مشبیه، از این جهت که عمل می‌کند و اسمی را مرفوع می‌کند، شبیه فعل است، و می‌تواند مانند فعل صله موصول قرار گیرد، برخلاف افعال تفضیل که به اسم ظاهر، رفع نمی‌دهد. این عده، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که «أل» داخل بر صفت مشبیه موصول و «أل» داخل بر افعال تفضیل، غیر موصول است.

دلیل مخالفان

اسم فاعل و اسم مفعول، همچون فعل، دلالت بر حدوث دارند، ضارب و مضروب یعنی کسی که عمل ضرب از وی سر زده، یا بر وی، صورت گرفته و پایان یافته است، همان‌گونه که از ضَرَبَ زیدٌ و ضَرَبَ سعیدٌ نیز همین معنی فهمیده می‌شود. به علت همین مشابهت بین اسم فاعل و اسم مفعول نیز به آن دو مجوز عمل داده‌اند. در مورد صفت مشبیه، این مشابهت وجود ندارد؛ زیرا صفت مشبیه، بر خلاف فعل، به دوام و ثبوت دلالت می‌کند، یعنی مشابهت به فعل ندارد؛ پس نمی‌تواند به تأویل فعل برود، بنابراین در صورتی که «أل» داخل بر آن را موصول بگیریم، صله‌ای نخواهد داشت، همان‌گونه که در مورد أفعل تفضیل نیز به همین استدلال، کسی نگفته است «أل» داخل بر آن موصول است. (الأشمونی، ۱، ۱۹۵۵/۷۹)

موارد استثناء

در موارد زیر، «أل» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، حرف تعریف است نه اسم موصول:

۱- اگر قرینه‌ای در جمله باشد که معلوم سازد «أل» داخل بر اسم فاعل یا مفعول، «أل» عهدیه است، مانند: قابلتُ زیداً و شاعراً مشهوراً فاکبرتُ الشاعرَ المشهورَ. در این جمله «أل» حرف تعریف، و «أل» عهد ذکر می‌شود.

۲- اگر، اسم فاعل و مفعول به عنوان اسم علم به کار روند که در این صورت، در حکم اسم جامد هستند، مانند الحارث، و المنصور در جمله: ذهبْتُ والمنصورُ إلی بیت الحارث. در این جمله اسم فاعل و مفعول دو اسم علم و در حکم جامد هستند و «أل» موجود در آغاز آنها موصول نیست. و همچنین است «أل» موجود بر اسمهای علم دیگر مانند الهادی، المتوکل، المأمون.

۳- اگر اسم فاعل و اسم مفعول، ثبوت را برسانند، در این صورت، صفت مشببه هستند و «أل» داخل بر آن دو، حرف تعریف است، نه اسم موصول، مانند الطالق، الضامر، الكافر، العاقل و المنافق.

سخن اخفش^۱ و مازنی^۲

أخفش (... - ۲۱۵ هـ) بنا به نظری که صاحب مغنی از آن به خاطر ضعیف بودنش به «قیل» تعبیر می‌کند، (مغنی اللیب ۴۹/۱)، و مازنی (...- ۲۴۹ هـ)، آن چنان که رضی شارح کافیه از وی نقل می‌نماید (ج ۳ ص ۱۱)، قائل شده اند که در تمامی موارد فوق «أل» حرف تعریف است، نه اسم موصول؛ زیرا اثر عامل از آن گذشته و معمول را متأثر می‌سازد، مانند «جاء الضارب» (الأزهری، ۱، ۱۶۰/۱۴۲۱).

ابن هشام در مغنی، قول أخفش را رد می‌کند و می‌گوید اگر «أل» در آغاز اسم فاعل و اسم مفعول حرف تعریف باشد، مانع عمل آنان می‌شود (ابن هشام، ۱۹۸۵، ۴۹/۱).

توضیح آنکه در اصل، عمل کردن و رفع دادن به فاعل و منصوب کردن مفعول، حقّ فعل است، اما از آنجا که اسم فاعل هم از نظر معنی، یعنی دلالت بر حال و استقبال و هم از نظر لفظ، یعنی کیفیت قرار گرفتن حرکات و سکنات (در

۱. أخفش (... - ۲۱۵ هـ)

هو أبو الحسن سعيد بن مسعدة، قرأ النحو على سيبويه وكان أسنّ منه وأتصل بالكسائي وأدب أولاده، وقرأ له كتاب سيبويه. وأخذ عنه العلم المازني والجرمي والسجستاني والرياشي وغيرهم، وله من المؤلفات معاني القرآن والأوسط والمقاييس والقسوافي والعروض وغيرها واختلف في سنة وفاته، والأرجح أنها سنة ۲۱۵ هـ. تنظر ترجمته في مراتب النحويين ص ۱۱۱ وطبقات النحويين ص ۷۲ وإنباه الرواة ۳۶/۲ ومعجم الأدباء ۲۴۴/۱ وبغية الوعاة ۵۹۰/۱.

۲. المازني (...- ۲۴۹ هـ)

هو أبو عثمان بكر بن محمد، كان من كبار علماء البصرة، أخذ العلم عن أبي عبيدة والأصمعي وأبي زيد الأنصاري. ومن تلاميذه أبو العباس المررد واليزيدي وغيرهما، وكان المررد يكثر من الثناء عليه، وقال عنه: لم يكن بعد سيبويه أعلم بالنحو من أبي عثمان. وله من المؤلفات كتاب التصريف والألف واللام والعروض والقوافي وغيرها، وقد توفي بالبصرة سنة ۲۴۹ هـ.

يَضْرِبُ و ضَارِبٌ) شبیه فعل مضارع شده است، به آن دو نیز اجازه داده‌اند تا این شباهت، باقی است عمل کنند، و چنانچه این شباهت از بین رفت، مانند اینکه اسم فاعل به زمان گذشته دلالت نماید، عمل کردن آن دو نیز از بین می‌رود. بر این اساس نمی‌توان گفت: «أنا ضاربٌ زیداً أمسٍ»، و همچنین است اگر اسم فاعل مصغر و یا موصوف شود، زیرا تصغیر و موصوف واقع شدن، اختصاص به اسم دارد و چنانچه اسم فاعل مصغر و یا موصوف باشد، شباهتش به فعل از بین رفته و در نتیجه عمل آن باقی نمی‌ماند، بنا براین نمی‌توان گفت: «أنا ضویربٌ زیداً» و نمی‌توان گفت: «أنا ضاربٌ عاقلٌ زیداً».

اگر آنچنان که أخفش گفته، «أل» متصل به اسم فاعل و اسم مفعول، حرف تعریف باشد، از آنجا که حرف تعریف، اختصاص به اسم دارد، اتصال آن به اسم فاعل باید موجب می‌شد که شباهت اسم فاعل به فعل، از بین برود و بنابر این دیگر نتواند عمل کند، حال آنکه، همه نحویان، آن را عامل می‌دانند. (ابن مالک، ۱۴۱۰ق، ۷۴/۳)

علاوه بر آنچه گفته شد، در برخی جمله‌ها، «أل» مرجع ضمیر، قرار گرفته است، مانند: «قد أفلح الممتقی ربّه» و «المکرم أباه محترمٌ عند الناس» و همین امر دلیل خوبی است بر اینکه «أل» حرف نیست و اسم موصول است. در این میان، زمخشری^۱ نیز سخن متفاوتی دارد که درخور توجه است. زمخشری در قولی که رضی از ایشان نقل می‌کند، قائل شده که «أل»، باقی مانده

۱. الزمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸ هـ)

هو محمود بن عمر الزمخشری، من أهل خوارزم، وزمخشر إحدى قراها، كان فصيحاً بليغاً علامة واسع العلم، متبحراً في أكثر العلوم، ولد سنة ۴۶۷ هـ، وجاور بمكة فسمي جار الله، صنف كتباً نافعة منها الكشاف والمفصل والفائق في غريب الحديث وأساس البلاغة. وتوفي في ليلة عرفة من سنة ۵۳۸ هـ بكر كنج، وهي قصبه خوارزم.

«الذی» است، و ذهب الزمخشری إلى أنها منقوصة من الذی و أخواته (الرضی، ۳،

۱۱/۱۹۹۶)

اعراب «أل»

پس از اینکه معلوم شد که «أل» وارد به اسم فاعل و اسم مفعول، موصول است، در معرب یا مبنی بودن آن و نیز در صله آن، بین نحویان، نزاع در گرفته است. عمده سخنانی که درباره اعراب «أل» موصول وجود دارد به قرار زیر است: (مراجعه شود به: عباس حسن، ۱/ ۳۵۷)

۱- «أل» اسم موصول، مبنی بر سکون و بنا به موقعیتش در جمله، محلاً مرفوع، منصوب و یا مجرور است، مثلاً در جمله: جاء الضاربُ زیداً، «أل» فاعل و محلاً مرفوع است.

۲- «أل» معرب و علائم رفع و نصب و جرش تقدیری است، در جمله پیشین، «أل» فاعل، مرفوع، نشانه رفع آن، ضمه مقدر است.

۳- «أل» معرب است، و در جمله جاء الضاربُ زیداً، «أل» فاعل است، اما چون لفظاً استقلال ندارد و به منزله جزئی از لفظ صله‌اش به حساب می‌آید، و از طرف دیگر، هیئت و شکل ظاهری آن مانند حرف تعریف «أل» است، نشانه‌های اعراب، بر آن ظاهر نشده و به آخر صله آن منتقل می‌شود، همان‌گونه که در مورد «إلاً» وصفیه که به معنی «غیر» است نیز این‌گونه، عمل می‌شود، یعنی نشانه اعراب که باید بر «إلاً» ظاهر شود به کلمه بعد آن منتقل می‌شود، مانند (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (الأنبياء: ۲۲).

(مراجعه شود به بحث صاحب مغنی پیرامون آیه شریفه، ج ۱ ص ۱۷۰).

در تقویت و تأیید این نظریه، باید افزود صله «أل» - مثلاً ضارب - گرچه آنچنان که خواهد آمد، در معنی جمله است، اما از لحاظ لفظی، مفرد است، و

ناگزیر باید اعرابی داشته باشد و از آنجا که خودش اعراب ندارد، چه بهتر که اعراب «أل» را که به منزله جزئی از اوست، بگیرد.

نظر صاحب «النحو الوافی»

صاحب النحو الوافی نیز برای رها شدن از مشکل، راه ساده‌تری را پیشنهاد می‌کند. او پیشنهاد می‌کند «أل» و اسم فاعل یا اسم مفعول را به منزله یک کلمه به حساب آوریم، مانند مرکب مزجی، و در این صورت اعراب بر جزء دوم - یعنی اسم فاعل - ظاهر می‌شود، همان‌گونه که در سایر اسم‌هایی که مرکب مزجی هستند، این چنین عمل می‌کنیم (عباس حسن، ۱ / ۳۵۷)

بنابراین در جمله مورد بحث، چنین می‌گوییم، «جاء» فعل ماضی، مبنی بر فتح و «الضارب» فاعل و مرفوع.

این نظر، گرچه ممکن است اشکالی هم بر آن وارد باشد، اما از جهت ساده و قابل فهم بودن آن برای نوآموزان، بر دیگر نظریه‌ها مزیت دارد.

صله «أل»

پس از اختلاف در نحوه اعراب «أل» موصول، نوبت به صله آن می‌رسد که منشأ اختلاف بین نحویان گردد. ابن مالک در الفیه بیان می‌کند که «صفة صریحه»، صله «أل» است:

و صفة صریحة صلة «أل» و کونها بمعرب الأفعال قلّ

و شراح الفیه، بیان می‌دارند که منظور از صفة صریحة، اسم فاعل و اسم مفعول است. ابن مالک، تصریح می‌کند که به ندرت، فعل مضارع، نیز صله آن واقع شده است، مانند:

مَا أَنْتَ بِالْحَكَمِ (الترضی) حُكْمُهُ وَلَا الْأَصِيلِ وَلَا ذِي الرَّأْيِ وَالْجَدَلِ

علاوه بر این، همچنان که شراح الفیه می‌افزایند، ظرف و جمله اسمیه نیز صله «أل» قرار می‌گیرند، مانند:

مَنْ لَا يَزَالُ شَاكِرًا عَلَى (الْمَعَّة) فَهُوَ حَرٌّ بِعَيْشَةِ ذَاتِ سَعَةٍ

و مانند:

مِنَ الْقَوْمِ (الرَسُولُ اللَّهُ) مِنْهُمْ لَهُمْ ذَانَتْ رِقَابُ بَنِي مَعَدٍّ

(ابن عقیل، ۱۴۰۰ هـ ۱۵۸/۱)

آن‌چنان که اشمونی، شارح الفیه نقل می‌کند (ج ۱ ص ۷۹) جمهور نحویان، صله آمدن فعل مضارع و جمله اسمیه را مخصوص ضرورت شعری می‌دانند، اما از بیت ابن مالک، چنین بر می‌آید که فعل مضارع آمدن صله برای «أل» کم اتفاق می‌افتد، نه اینکه خاص موارد ضروری باشد.

با توجه به اینکه صله موصول باید جمله باشد، برخی اسم فاعل و اسم مفعول و مرفوع آن دو را، فقط در این باب، شبه جمله نوع سوم، به حساب آورده‌اند. این عده می‌گویند اسم فاعل و اسم مفعول و مرفوع آن دو، نوع جدیدی از شبه جمله هستند. (عباس حسن، ۳۵۷/۱)

در مقابل این عده، رضی^۱ معتقد است، در این باب، اسم فاعل و اسم مفعول در واقع فعل و به صورت ظاهر، اسم هستند، (الرضی، ۱۱/۳، ۱۹۹۶م) و به همین خاطر هم هست که در معنی ماضی نیز عمل می‌کنند. به عقیده وی، الضارب و

۱. الرضی الأستراباذی (۶۸۶ - ... هـ)

محمد بن الحسن رضی الدین الأستراباذی، وُلِّقَ بنجم الأئمة، واحد من أفذاذ المحققين في علم العربية. وقد ضنت المصادر بترجمة وافية للرضي، قامت شهرة الرضی علی شرحه المشهورين شرح كافي ابن الحاجب في النحو، وشرح شافية ابن الحاجب في الصرف. والكافية مقدمة وحيزة، اقتصر فيها صاحبها ابن الحاجب على أبواب النحو، وقد شُرِّحَتْ شروحاً كثيرة، أهمها وأشملها شرح الرضی عليها، وللرضي فيه أبحاث كثيرة واختيارات حجة ومذاهب تفرّد فيها. والشافية مقدمة وحيزة في مسائل الصرف، وقد شرحها الرضی أيضاً شرحاً مسهباً ناقداً. وقد تناول عبد القادر البغدادي شواهد شرح الرضی علی الكافية والشافية، فأفرد لشواهد شرح الكافية كتاباً عظيماً النفع أسماه «خزانة الأدب ولب لسان العرب» ويعد هذا الكتاب أعلى موسوعة في علوم العربية وأدامها، وبلغت فيه شواهد الرضی ۹۵۷ شاهداً من شواهد العربية.

المضروب در حقیقت، الضَّرَبَ و الضَّرِبَ هستند، اما چون «أل» موصول، که در ظاهر، شبیه آل حرف تعریف است، اتصالش به فعل زیبا و پسندیده نیست، برای رهایی از این زشتی، ضَرَبَ و ضَرِبَ را از شکل فعلی خود خارج و به صورت اسم، یعنی «ضارب» و «مضروب» درآورده‌اند؛ بنابراین صله «أل» - مثلاً ضارب و مضروب - به صورت ظاهر اسم فاعل و اسم مفعول هستند، اما در حقیقت، فعل هستند و صله، واقع شدن آن دو نیز به همین جهت است. سرّ جواز عطف فعل بر آنان، و سرّ این که اسم فاعل و مفعول مُحَلّی به «أل»، به معنی ماضی هم می‌توانند عمل کنند، نیز در همین نکته نهفته است، مانند آیه شریفه (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ) (الحدید: ۱۸) و آیه شریفه (والعادیات ضیحاً... فأثرن به نقعاً)، که فعل «أقرضوا» و «أثرن» به ترتیب به «المُصَدِّقِينَ» و «العادیات» عطف شده‌اند، و مانند: أنا الضارب زیداً أمس، که اسم فاعل به معنی ماضی نیز عمل کرده است.

۳- آل زائده

و آن الف و لامی است که به اسم‌های معرفه و نکره داخل می‌شود؛ اما تأثیری در تعریف آن‌ها ندارد. مانند: انّ الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة، و مانند: المأمون بن الرشید من أشهر خلفاء بنی العباس. مأمون، رشید و عباس، علم و معرفه هستند و داخل شدن آل به آن‌ها تعریف جدیدی به دنبال ندارد. و مانند: دخل الطلابُ الأوّلُ فالأوّل، که کلمه اول اول حال و نکره است و دخول «أل» بر آن موجب تعریف و مشخص شدن آن، نشده است، کلمه اول دوم نیز تأکید است. (عباس حسن ۴۲۹/۱)

آل زائده دو گونه است:

۳-۱- أل زائده لازم

وآن الف ولامی است زائد بر اصل کلمه، اما همیشه همراه آن است و هرگز از آن جدا نمی‌شود، مانند الف و لام موجود در «اللآت» - نام بتی است- و «العزى» - نام بت یا درختی است که غطفانیان آن را می‌پرستیدند- و «السّمؤال»، شاعر جاهلی (۰۰۰ - ۶۵ ق) که ضرب‌المثل وفاداری قرار گرفته است و سایر اسم‌های خاصی که از اول وضعشان با «أل» استعمال شده‌اند، و مانند «أل» موجود در الذی، الّتی و سایر موصول‌هایی که «أل» بر اول آنها داخل شده است. معرفه بودن این اسامی به خاطر علمیت آنها، و معرفه بودن این موصولها، به واسطه جمله صله است، نه به خاطر أل، و وجود «أل» در معرفه بودن آنها تأثیری ندارد.

۳-۲- أل زائد غیر لازم

گونه دوم «أل» زائد، «أل» زائد غیر لازم است، به این معنی که وجود «أل» بر آغاز کلمه زائد است و تأثیری در معرفه بودن آن ندارد، اما همراهی این «أل» با اسم دائمی نیست، به عبارت دیگر گاهی این أل همراه اسم هست و گاهی نیست، ابن مالک به این گونه «أل» زائد اشاره کرده و می‌گوید:

و قد تزداد لازماً كالألّات و الآن و الذین ثمّ اللاتی

و لا اضطرار كبنات الأوبر كذا و طبّت النفس یا قیس السری

همان‌گونه که از این دو بیت، بر می‌آید «أل» زائد عارض (غیر لازم) ممکن است به خاطر ضرورت شعری و اضطرار شاعر در رعایت وزن، به اسم، متصل شود، مانند دو بیت زیر که ابن مالک نیز در بیت اخیر به آنها اشاره کرده است:

۱- وَلَقَدْ جِئْتِكَ أَكْمُؤًا وَعَسَاقِلًا وَلَقَدْ نَهَيْتِكَ عَنِ (بَنَاتِ الْأَوْبَرِ)

۲- رَأَيْتِكَ لَمَّا أَنْ عَرَفْتَ وَجُوهَنَا صَدَدْتَ وَ(طَبَّتِ النَّفْسُ) يَا قَيْسُ عَنْ عَمْرٍو

در بیت اول «أل» داخل بر «أوبر» شده است، «أوبر» علم جنس است برای نوعی قارچ و نیازی به گرفتن «أل» برای معرفه شدن ندارد، و شاعر فقط به خاطر ضرورت شعری، به آن أل داخل نموده است.

در بیت دوم، النفس تمییز است و بنا بر قاعده باید نکره باشد، اما باز هم شاعر به خاطر ضرورت شعری به آن أل افزوده است.

اما مهم‌تر از این حالت اضطراری، الف ولامی است که گاهی - آن چنانکه ابن مالک نیز در الفیه می‌گوید- برای کَمحِ أصل به اسم‌های خاص - علم - متصل می‌شود:

وبعض الأعلام علیه دخلا للمح ما قد كان عنه نقلا

در توضیح این مطلب، باید گفت: علم دو گونه است، منقول و مرتجل. مرتجل علمی است که قبل از علمیت، اصل و معنای خاصی نداشته است که در آن بکار رفته باشد، به عبارت دیگر، مرتجل علمی است که سابقه غیرعلم بودن ندارد، مانند سعاد، مریم، عثمان، عمران، سعدان، غطفان، سلمان و مروان. اما علم منقول، علمی است که قبل از اینکه برای شخصی علم شود، به صورت مصدر یا اسم فاعل یا صفت مشبّه استعمال می‌شده و سابقه غیر علمیت دارد؛ سپس به خاطر معنای ممدوحی که داشته است، برگزیده شده تا نام شخصی قرار گیرد، مانند سعد، حسن و عادل که اسم فاعل از ریشه عدل است و سپس، از آن استعمال منقطع، و اسم خاص گردیده است و به اصطلاح نقل به علمیت پیدا کرده است. عادل در استعمال جدیدش دیگر، اسم فاعل نیست، بلکه نام خاص است و به عنوان جامد به کار می‌رود، و در هنگام ترجمه نیز به عنوان اسم جامد، خاص ترجمه می‌شود، نه اسم فاعل، یعنی ذاتی که متصف به صفت عدالت است، بنابراین در ترجمه «اسم صدیقی عادل» و «عادل شاعر»، نمی‌گوییم نام دوست من عدالتگر است و عدالتگر شاعر است، و در ترجمه «لقی عادل»

منصوراً» نمی‌گوییم عدالتگر، یاری شده را ملاقات کرد. کوتاه سخن آنکه علم منقول، از معنی اشتقاقی سابقش تهی شده است و در استعمال جدید، فقط به عنوان نام خاص فرد - جامد - به کار می‌رود. و همچنین است نام سعد و سعید که قبلاً مصدر و صفت مشببه بوده‌اند، در استعمال جدید به عنوان اسم خاص شخص به کار می‌روند نه به معنی «سعادت‌مند شدن» و «سعادت‌مند».

در مورد این اسم‌های خاص که سابقه غیرعلمیت دارند، اگر بخواهیم به اصل معنی آنان هم، گوشه چشمی داشته باشیم، مثلاً به این نیت که بگوییم اسمی با مسمی برای فرد است، الف و لامی که الف و لام لمح - یعنی اشاره - نام دارد به آن‌ها متصل می‌کنیم. اتصال این الف و لام به اسم‌های خاص منقول که لازم و دائمی هم نیست به این منظور، صورت می‌گیرد که بفهمانیم به معنی اصلی کلمه نیز نظر داریم. به دیگر سخن اگر به اصل آن نام، اشاره ای نداشته باشیم، اسم را بدون أل به کار می‌بریم، اما اگر ضمن اینکه مطلبی به آن نام نسبت می‌دهیم بخواهیم گوشه چشمی هم به اصلی که از آن گرفته شده است داشته باشیم، «أل» لمح به اول آن می‌آوریم. سرّ اینکه برخی کلمات مانند «حسین» به هر دو صورت - با «أل» و بدون «أل» - استعمال شده است نیز همین است.

به عقیده نگارنده، «أل» موجود در آغاز کلمه «دکتور» نیز از همین قبیل است. بر روی بعضی از جلدهای سلسله کتاب‌های ۹ جلدی تاریخ الأدب العربی، دکتر شوقی ضیف، که در کشور مصر به چاپ رسیده است، واژه «دکتور» و بر بعضی دیگر «الدکتور» با «أل» نوشته شده است. به نظر می‌رسد درچنین کلمه‌هائی، آنجا که این واژه با «أل» آمده است به اصل این واژه که معادل «استاد» و یا «علامه» است نیز توجه و اشاره شده است، و در جایی که بدون «أل» آمده باشد فقط به معنی کسی که مدارج خاص دانشگاهی را طی کرده، بسنده شده است.

سماعی یا قیاسی بودن اتصال «أل» لمح

در اینکه آیا اتصال أل لمح سماعی است، یعنی به اسم‌های معدودی که از عرب شنیده شده است، این «أل» متصل شده و یا قیاسی است و می‌توان به هر اسم خاصی که بخواهیم به اصل آن نیز اشاره‌ای داشته باشیم، این «أل» را متصل سازیم، اختلاف نظر وجود دارد.

ابن هشام در مغنی می‌فرماید:

«و يتوقف هذا النوع على السماع، ألا ترى أنه لا يقال مثل ذلك في نحو «محمد» و «معروف» و «أحمد»؟ (۷۴/۱) و در جای دیگر می‌گوید:

«و الباب كله سماعي فلا يجوز في نحو «محمد» و «صالح» و «معروف» (ابن

هشام، ۱/۱۹۷۹/۱۸۰)

ابن هشام علاوه بر این، نکته تازه‌ای نیز اضافه می‌کند و می‌افزاید:

«و لم تقع - يعني أل الزائدة للمح الأصل - في نحو «يزيد» و «يشكر»، لأن أصله الفعل و هو لا يقبل أل، وأما قوله: (رأيت الوليد بن يزيد مباركاً)، فضرورة سهلها تقدم ذكر الوليد). (ابن هشام، ۱/۱۹۷۹/۱۸۳) و نیز (الأشموني، ۱/۱۹۵۵/۸۷).

یعنی «أل» لمح بر اسم‌هایی مانند یحیی، یزید و یشکر که اصلشان فعل بوده که أل نمی‌پذیرد، داخل نمی‌شود، و اضافه شدن «أل» به یزید در شعر معروف:

رَأَيْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْيَزِيدِ مُبَارَكًا شَدِيدًا بِأَعْبَاءِ الْخِلاَفَةِ كَاهِلُهُ

ضرورت شعری است و به اصطلاح، به علت مشاکلت با «الوليد»، به یزید

نیز «أل» افزوده شده است.

ابن مالک، بیت الفیه را در این باره، به گونه‌ای آورده که به موافقت با هر دو

نظر، قابل تفسیر است، وی در این باره می‌گوید:

وَبَعْضُ الْأَعْلَامِ عَلَيْهِ دَخَلَ لِلْمَحِّ مَا قَدْ كَانَ عَنْهُ نُقْلًا

از این که فرمود «بعض الاعلام»، می‌توان برداشت کرد که چنین نیست که بتوان به هر اسمی «أل» وارد کرد، و به عبارت دیگر، فقط در مواردی که سماعی است و از عرب شنیده شده، جواز این کار وجود دارد و از طرف دیگر، می‌توان گفت منظور وی از «بعض الاعلام» اسمهای خاصی است که منقول از فعل نیستند، و بنا براین چنین نتیجه‌گیری نمود که به جز آن دسته از اسمهای خاصی که منقول از فعل هستند، مانند یحیی، یزید، یشکر و تغلب، می‌توان به سایر اسمهای علم، این «أل» را داخل کرد.

نظر غلایینی و صاحب النحو الوافی

در این میان، صاحب النحو الوافی و غلایینی در جامع‌الدروس العربیة (۱۵۱/۱)، نظریه متفاوتی دارند که به نظر، بسیار منطقی و قابل قبول می‌نماید. صاحب النحو الوافی عقیده دارد به استثنای اسمهای خاصی که مرتجل هستند، یعنی سابقه و اصلی ندارند که به آنها اشاره شود مانند، مریم، عثمان، ادد و سعاد، و به استثناء اسمهای خاص منقول از فعل که اساساً «أل» نمی‌پذیرد، مانند یحیی، یزید و یشکر، بقیه اسمهای خاص - علم - می‌توانند در صورت اشاره به معنی اصل آنان، «أل» لمح بپذیرند. (عباس حسن، ۴۳۲/۱).

بر اساس این نظر، اشکالی ندارد که «أل» زائد، بر غیر اسمهایی که شنیده شده نیز داخل شود. همانگونه که برای پیشینیان جایز بود که در صورت اشاره داشتن به اصل اسم، به آن أل لمح بیفزایند، برای ما نیز این جواز وجود دارد و صحیح است در مورد کسی که نام وی «صالح» است، بگوییم جاء الصالح، و با افزودن أل، اشاره‌ای هم به معنی صالح و شایسته بودن در مسمی بنمائیم. (رجوع شود به:

خلاصه و نتیجه گیری

از آنچه گذشت، چند نوع «أل» معلوم شد:

«أل» استغراق جنس؛

«أل» استغراق صفات جنس؛

«أل» حقیقت جنس؛

«أل» عهد ذکری؛

«أل» عهد ذهنی یا علمی؛

«أل» عهد حضوری؛

«أل» موصول؛

«أل» زائد لازم؛

«أل» زائد غیر لازم؛

«أل» لمح اصل.

تمامی این انواع را می‌توان در سه قسم کلی، دسته‌بندی کرد:

۱- «أل» موصول؛

۲- «أل» معرفه، که یا جنس را معرفه می‌سازد، و یا مصداقی از آن را؛

۳- «أل» زائده، که بود و نبود آن، تأثیری در معرفه شدن اسم ندارد.

شاید بیشترین اختلاف و سؤالی که درباره «أل»، در ذهن نوآموزان به وجود می‌آید نیز به نوعی به همین قسم اخیر برگردد. ملاحظه می‌شود که تعدد اقسام «أل» از یک طرف، و فراوانی اختلاف دانشمندان در هر قسم از طرف دیگر، موجب پیچیدگی موضوع و سردرگمی نوآموزان در این خصوص، شده است. آنچه بیشتر به این سردرگمی افزوده است، استعمال دوگانه - گاهی با أل و گاهی بدون «أل» - برخی کلمات در آثار مکتوب دانشمندان است. نگارنده امیدوار است

كه مقاله حاضر، توانسته باشد قدمى مثبت در جهت روشن شدن مباحث و پاسخ دادن به پرسشهاى مرتبط با آن برداشته باشد.

منابع و مأخذ

- ابن عقيل، عبد الله بن عبد الرحمن، شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، القاهرة، دارالتراث القاهرة، دار مصر للطباعة، الطبعة العشرون ١٤٠٠ هـ
- ابن مالك، جمال الدين محمد بن عبد الله الاندلسي، شرح الكافية الشافية، حققه الدكتور عبد المنعم احمد المريري، مكة المكرمة، دارالمأمون للتراث، ط١، ١٤٠٢ هـ
- ابن مالك، جمال الدين محمد بن عبد الله الاندلسي، شرح التسهيل، تحقيق د. عبدالرحمن السيد، ود. محمد بدوي المختون، القاهرة، هجر للطباعة والنشر، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ
- الأزهرى، خالد بن عبدالله، شرح التصريح على التوضيح، تحقيق محمد باسل عيون السود، بيروت، دار الكتب العلمية، ط١، ١٤٢١ هـ
- الأسترابادي، محمد بن الحسن، شرح الرضى على الكافية، تصحيح وتعليق يوسف حسن عمر، منشورات جامعة قان يونس، ط٢، ١٩٩٦ م
- الأشموني، علي بن محمد، شرح الأشموني على ألفية ابن مالك، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية، ط١، ١٩٥٥ م
- الأنصاري، أبو محمد عبد الله جمال الدين بن هشام، شذور الذهب في معرفة كلام العرب، مع شرح شمس الدين محمد بن عبد المنعم بن محمد الجوّجري القاهري الشافعي (المتوفى: ٨٨٩ هـ)، المدينة المنورة، عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية المملكة العربية السعودية، الطبعة الأولى، ١٤٢٣ هـ
- الأنصاري، أبو محمد عبد الله جمال الدين بن هشام، شرح قطر الندى وبل الصدى، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة، الطبعة الحادية عشرة، ١٣٨٣ هـ
- الأنصاري، أبو محمد عبد الله جمال الدين بن يوسف بن أحمد بن عبد الله بن هشام، أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك، بيروت، دار الجليل، الطبعة الخامسة، ١٩٧٩
- الأنصاري، جمال الدين أبو محمد عبد الله بن يوسف بن هشام، مغني اللبيب عن كتب الأعراب، تحقيق د. مازن المبارك ومحمد علي حمد الله، بيروت، دار الفكر، الطبعة السادسة، ١٩٨٥ م
- البغدادي، عبد القادر بن عمر، خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب، تحقيق محمد نبيل طريفى و اميل بديع اليعقوب، بيروت، دار الكتب العلمية، ط٢، ١٩٩٨ م
- التفتازان، سعد الدين، مختصر المعاني، قم، دار الفكر، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ
- الخضرى الشافعي، محمد بن مصطفى، حاشية الخضرى على شرح ابن عقيل،

- سيويه، أبو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر، الكتاب،
- الصبان، محمد بن علي، حاشية الصبان على شرح الأشموني لألفية ابن مالك، مطبوع مع شرح الأشموني
- عباس حسن، النحو الواقي، مصر، دار المعارف، الطبعة الخامسة عشرة،
- الغلاييني، مصطفى، جامع الدروس العربية، بيروت، منشورات المكتبة العصرية، الطبعة الثامنة والعشرون، ١٤١٤هـ
- المرادي، حسن بن قاسم المعروف بان ام قاسم، توضيح المقاصد والمسالك بشرح ألفية ابن مالك، تحقيق عبدالرحمن علي سليمان، القاهرة، دارالفكر العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٨هـ .

الألف و اللام و اختلاف الآراء حولها فى اللغة العربية

شهریار همتى^١

الملخص

«أل» أو «الألف واللام» أو «اللام» وحدها، من أكثر الكلمات استعمالاً فى اللغة العربية، ولعلنا لم نجانب الحق إن قلنا ان هذه الكلمة تستعمل أكثر من أيّ كلمة أخرى. إن معرفة أنواع هذه الكلمة التى تبلغ أقسامها الى ١٤ قسمًا، والإلمام بمواضع استعمالها هي من المسائل العويصة أمام كل طالب أو باحث له صلة بهذه اللغة. إن صعوبة الإلمام قد تتجاوز المبتدئين والناشئين، بحيث نرى ان بين كبار العلماء أيضاً خلافاً فى أنواع هذه الأقسام و ما يترتب عليها من مباحث. هذا ما دعانا للنظر فى مسائل هذه الكلمة من جديد، للتعرف على أهم الآراء والأقوال و ما يترتب على كل قول من مسائل.

المفردات الرئيسية: أل، الألف واللام، أل التعريف، حرف التعريف، أل الموصولة